



مرد نامرئی

اچ. جی. ولز

ترجمہ: رضا مرتضوی



یک روز سرد زمستانی اوایل فوریه، غریبه میان سوز و سرما و یخ و برف در ایستگاه راه آهن برامبل هورست پیاده شد و به دهکده ایبینگ آمد.



و فسته و کوفته خودش را کشان کشان به مهمانپذیر کوچ اند هورسز رساند.



بفاری! تو را به فدا یک اتاق به من بدهید که بفاری داشته باشد.

